

افغانستان آزاد - آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد عمر قریشی- کابل

۰۹ جولای ۲۰۲۲

قتل های مرموز و عقبماندگی ما!

جمعه - ۱۷ سرطان ۱۴۰۱ - کابل: در یادداشت کنونی، حتماً اگر برایتان ناگوار هم تمام شود، می خواهم اندکی با خودمان، یعنی تمام آنهایی که در جامعه و یا بین دوستان نویسنده و قلم به دست به شمار می روند، صحبت نمایم. از قبل باید بگویم وضعیت بد و ناهنجاری که بین ما حاکم است و در این نگاشته می خواهم بشدت آن را مورد انتقاد قرار دهم، به هیچ صورت به معنای تصفیه حساب با این و یا آن فرد و کتره پرانی به استقامت فرد و یا افراد خاصی نیست، بلکه انتقاد از وضعیت مذموم و باتلاقی است که اکثر ما در آن دست و پای می زنیم.

۱- انگیزه نگارش این نوشته پراکنندگی، نفاق و حتماً تقابل غیر منطقی است که بین قلم به دستان "فیسبوکی" به ارتباط کشته شدن مظلومانه "انور الحق جبارخیل" که خودش را فیلسوف می نامید در بگرامی، به وجود آمده است. با کمال تأسف وقتی انسان تبصره ها در مورد وی را می خواند و می بیند که یکی وی را به خاطر دانش و فهمش تکریم و تمجید می کند و بر قاتل و یا قاتلانش ننگ و نفرین نثار می کند و دیگری وی را به خاطر اعتقادات، روابط اجتماعی و ازدواجهای مکررش نفرین نموده، از لحاظ نظری بر دستان قاتل و یا قاتلانش بوسه تطهیر می زند، نمی تواند منکر شود که درد جانکاه، تا مغز استخوان انسان را معذب می سازد.

این درد برخاسته از آن است که می بیند با تأسف هر دو طرف طالب شده، بدون آن که متوجه باشند حکم قتل غیر از خود را طالب گونه صادر می نمایند. یعنی چه آنهایی که به علم و معرفت و دانائی "انور الحق جبارخیل" سر تعظیم فرود می آورند و قاتل و یا قاتلانش را به علت نابود کردن چنین گوهر نابی به ملامتی می گیرند و چه آنهایی که به خاطر اعتقادات و عملکرد اجتماعی "انور الحق جبارخیل" وی را واجب القتل می دانند، هر دو یک نکته آنهم نکته مهمی را فراموش می نمایند که "حق حیات" برای همه است و این برای همه چه دانشمند، متقی، پرهیزگار و فیلسوف باشد و چه هم آدم نادان، ناکام در تأمین روابط اجتماعی سالم و ازدواج های متعدد را شامل می گردد.

هرگاه اصل بر این قرار داده شود که در جامعه حذف فیزیکی هم وجود داشته باشد، آن حذف نباید به خاطر این باشد که چه کسی چگونه می اندیشد، بلکه می باید بدان علت باشد که نقش آن فرد در جامعه و عملکردش آیا به قیمت نابودی و کشتار انسان و انسانهای دیگری تمام شده و یا خیر؟ و آیا آزاد گذاشتن و انصراف از حذف فیزیکی وی، به حذف فیزیکی ده ها و صدها تن دیگر منجر می گردد و یا خیر؟ و از همه مهمتر آیا امکان باز داشتن وی از جنایت و حذف دیگران، با تجدید تربیت و یا روشهای انضباطی وجود دارد و یا خیر؟

فقط در آنصورت، یعنی زمانی که ببینیم قاتل و قاتلانی "چون تره کی ها، امین ها، نجیب ها، گلبدین ها، مسعودها، مزاری ها، ملا عمر و رهبران طالب و غیر طالب با دوام عمر هر روزه شان، به صد ها و هزاران دیگر را می کشند و هیچ راهی برای اصلاح و دور نگه داشتن آنها از جنایت نیست و حق حیات فردی آنها ناقض حق حیات صد ها و هزاران تن دیگر است، می شود کشته شدن آنها را به مانند یک داروی تلخ از گلو فرو برد. امری که در مورد " انور الحق جبارخیل " صدق نمی کرد.

۲- وقتی حدود ۱۱ ماه قبل، امپریالیسم امریکا و شرکاء ضمن یک توطئه رسوا جاسوس بی مقدار شان "غنی احمدزی" و شرکای خیانتش را از کار برکنار، و زمام امور کشور را به دستان خونچکان طالب سپردند، همه به خاطر داریم که طالب به محض استقرار حاکمیتش در افغانستان یعنی در همان نخستین هفته ها، قتل و کشتار مخالفانش را بدون آن که مسؤولیت کشتنش را به دوش گیرد آغاز نمود.

هرگاه به مرض الزایمر مواجه نشده باشیم حتماً به خاطر می آوریم که طالب این کشتار مخفی و خاموشانه اش را نخست از زنان و دختران معترض در کابل و بلخ و هرات آغاز نموده، به مرور با کشتن تعدادی از آنها که در هنگام حاکمیت پوشالی جواسیس امریکا، با آنها مخالفت عملی و یا نظری نموده بودند، ادامه داد. این قلم در همان زمان این سیاست را افشاء و خوشبختانه توسط دیگران نیز ادامه یافت. ادامه انتقادات باعث شد تا طالب، زیر عنوان نفوذ عناصر خودسر و تصفیة صفوف، آن کشتار مخفیانه را به تعویق بیندازد.

اینک وقتی باز هم می بینیم که یکی در خیرخانه و ارزان قیمت و آن دیگری در بگرامی و سومی و چهارمی و پنجمی در این و یا آن ولایت دیگر به قتل می رسند، قلم به دست بیمار و متوهم ما به جای آن که آن را نتیجه جنایات طالب در حق هموطنان ما بدانند، تحت نفوذ امراضی که بدان مصاب است از قومیت گرفته تا مذهب و زبان و نژاد، شروع می کند به زعم خودش دلیل تراشی و از موضع یک قاضی ماهیتاً طالب گونه، به خوب شد و یا بد شد گفتن در مورد قضیه. چنین افرادی بدون آن که ذره ای از خود و قلم شان و از خوانندگان شان خجالت بکشند، به جای فضای چنین قتل و کشتاری را که طالب آفریده تقبیح بکنند، می پالند که تاجیک بوده و یا پشتون و یا هزاره و یا ازبیک و یا ترکمن.... هرگاه مقتول با گروه قومی و تباری و یا هم زبانی و مذهبی خودش همگون بوده، باز هم به جای آن که طالب را به مثابه قاتل معرفی دارد، فحش و دشنام را علیه رقیب خیالی اش آغاز می نماید و هرگاه با گروه خونی، قومی و زبانی و... خودش یکسان نباشد، شروع می کنند به بهبه گفتن و به جای آن که نفس قتل و جنایت را بد گفته محکوم نماید، با بستن تمام عیوب بر دامن مقتول، وی را مباح الدم اعلام می دارد.

هموطنان گرامی!

این همان وضعیتی است که اکنون ما به اصطلاح روشنفکران و قلم به دستان در آن به سر می بریم، یعنی بدون آن که از خود، از گذشته و از آینده مان خجالت بکشیم، جنایت طالب را که با کشتن افراد آغاز یافته، با ایجاد افتراق بین خود و فراموش کردن طالب به مثابه عامل تمام بدبختی ها و دشواری ها در مقطع کنونی، ادامه می دهیم.

توصیة صمیمانه من به چنین افرادی برای حفظ حیثیت و آبروی خودشان این است که اگر موضوع برای نوشتن ندارند به جای آن که با ایجاد افتراق در رکاب استعمار و ارتجاع گام گذارند بهتر است قلم شان را بشکنند و زبان شان را ببرند تا در خدمت استعمار و ارتجاع با تبلیغ نفاق و شقاق قرار بدهند.

مبارزه علیه امپریالیسم، جزء لاینفک مبارزه علیه ارتجاع در کل

و ارتجاع هار مذهبی- طالبی به صورت خاص می باشد

تشکل و تسلیح نیاز و خواست زمان ما!